



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتمال جامع علوم انسانی

زمان در محضر خدا

علی اصغر پورعزت*

استاد گروه مدیریت دولتی دانشگاه تهران

چکیده

خداوند خالق همه موجودات و مخلوقات هستی و خالق زمان و مکان و جمله چیزهایی است که در ظرفیت این دو، حادث می‌شوند. امر او بر گذشته و حال، به یک گونه نافذ است؛ پس او فاعل ازلی و ابدی و اول و آخر است که فارغ از قیود دنیوی، زمان را در سیطره امر خویش دارد و آنچه اراده کند، بی‌درنگ می‌آفریند.

نسبت او با زمان و مکان، به مثابه نسبت او با سایر مخلوقات است؛ او خود فارغ از همه چیزهایی است که آفریده و بی‌نیاز از همه آنهاست؛ هرچند ناظر بر احوال همه آنها بوده، امر خویش را بر آنان نافذ ساخته است. شأن و منزلت او در ساحت ادراک مخلصین، منزله از هر گونه عیب و نقص و حرکت است؛ پس زمان در خاطره آنان، مخلوقی است مقهور امر خداوندی که هرآنچه بخواهد در آن انجام می‌دهد؛ ضمن اینکه مخلوقات او بر دو گونه‌اند؛ گونه‌ای که آنها را فارغ از زمان و مکانشان آفریده و گونه‌ای که مقهور زمان و مکانند و در حصار طول و عرض و ارتفاع و حرکت اسیرند. بدین ترتیب، آدمیان در محضر او، سیر تکاملی خویش را آغاز می‌کنند و به تناسب مرتبه وجودی خویش به پایان می‌رسانند؛ در محضر خداوندی که آنان را مجبور ساخته تا مختار باشند؛ پس آنان می‌توانند با دعای خویش در پیشگاه او، آنچه را می‌خواهند طلب کنند و فارغ از ناممکنی در ساحت زمان، در گذشته و حال و آینده، اثرگذار گردند.

واژگان کلیدی: آفرینش زمان و مکان، سیطره خالق بر مخلوقات، ادراک ازلی بودن و ابدی بودن، گذشته در محضر خدا، حال و آینده در محضر خدا، نفوذ دعا در هستی، طلب و اراده.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۵/۱۵ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۵/۸/۲۵

ایمیل نویسنده: pourezzat@ut.ac.ir

مقدمه

خداوند آفرینش خود را آغاز کرد، بی آنکه زمان و مکانی باشد. پس آنچه آفرید، برخی فارغ از زمان و مکانند و برخی اسیر زمان و دربند مکان؛ آفریدگانی که در هر حال، تجلی اسمای حسناى اویند؛ اسمایی که برخی بر مفهومی مرتبط با زمان دلالت دارند و آنچه که او بر زمان افاضه می‌نماید؛ زیرا او «ازلی» و «ابدی» است؛ او «اول» است و «آخر» است؛ و او «خالق» و «فاعل» است و او «احیاکننده» است. گویا فهم عمیق دلالت اسماء او نیز نیازمند فهم رابطه زمان با اوست. او خالق زمان است؛ او «رحمن» است، پیش از حساب و کتاب؛ و «رحیم» است در دوران و هنگامه پاداش و عقاب.

گویا او همه چیز را با خلقت زمان آغاز کرده است و فهم ما را این چنین با فهم زمان گره زده است؛ در حالی که انتساب نسبت‌های زمانی به اسماء او، بی‌راهه ذهن ماست! زیرا فهم «اول بودن» او، در نگاه دنیایی، مستلزم وجود «دوم» است و فهم «ازلی بودن» او، مستلزم فرض گذر زمان بر او، از ازل تا امروز.

در حالی که در برابر واژه «اول»، اگر در شأن خدا به‌کار رود، دومی وجود ندارد که او یکتا و بی‌مثال است: لیس کمنله شیء (قرآن کریم، الشوری، ۱۱)؛ و اگر بر مفهوم «ازلی بودن» او تأمل شود، دال بر مفهوم «ابدی بودن» اوست! در حالی که او هم اول است و هم آخر و در این میان هیچ وجودی موجود نیست؛ در حالی که هر آنچه ما «آخر» تصور می‌کنیم، نیاز به درک یا تصدیق وجود «ماقبل آخر» دارد؛ ولی آنگاه که واژه «آخر»، در شأن نام او جلوه کند، ماقبل آخری وجود ندارد!

همچنین، هنگامی که در قرآن کریم از اسماء «سریع العقاب» (الانعام، ۱۶۵) «لَبَّالْمُرْصَاد» (الفجر، ۱۴)، «ناصر» (الفتح، ۲)، «منتقم» (آل عمران، ۴)، «سریع الحساب» (الرعد، ۴۱) و «شدید العقاب» (غافر، ۳) سخن به میان می‌آید، فهم همه این اسماء در نگاه بشر، مستلزم درک زمان و ملازمه آن با مفهوم حسابرسی سریع، در کمین بودن، یاری کردن، صبر کردن و انتقام گرفتن است!

حتی فهم معنای واژگانی که برای تعریف رابطه انسان و خدا به‌کار می‌روند، نظیر توکل، صلاه، ذکر دائم و خوف مستمر، مستلزم ادراک یا حداقل فرض زمان در رابطه انسان و خداست! اما گویا همه این کزروی‌های ذهن، به لحاظ سیطره الزامات ادراک زمان در ساحت حیات انسانی، بر ذهن بشری سایه می‌افکنند و نوعی همسان‌انگاری شرک‌آمیز (هرچند خفیف) را بر فراگرد ادراک آدمی مستولی می‌سازند؛ در حالی که انسان موحد و مخلص، خداوند را در همه حالات توکل، مراده، ذکر، خوف و شوق، فارغ از زمان و مکان، بر خود ناظر می‌داند.

زمان در آینه زبان

ادراک انسان از مفهوم زمان، در زبان منعکس می‌شود که زبان آینه و ذخیره‌ساز افکار و اندیشه‌های آدمیان است. در زبان و فرهنگ ما، واژگان گوناگونی بر زمان دلالت یا اشارت دارند؛ واژگانی که در جدول ۱ در سیزده دسته طبقه‌بندی شده‌اند.

جدول ۱. انواع واژگان دال بر مفهوم زمان و گذر آن

ردیف	دسته واژگان
۱	زمان، گذشته، حال، آینده
۲	سال نوری، هزاره، قرن، سال، ماه، هفته، روز، ساعت، دقیقه، ثانیه، آن، لحظه، بی‌زمانی
۳	دوران، دوره، عصر، زمانه، مقطع، به‌تدریج، مدت، طول
۴	ناگهان، بهنگام، هنگام، بی‌هنگام، وقت، بی‌وقت، گاه، بی‌گاه، ناگاه، درنگ، بی‌درنگ
۵	ابتدا، ازل، انتها، ابد، اول، آخر، سرانجام، نهایتاً، اخراً، پایان، حساب، عقاب
۶	مکان، شتاب، سرعت، مساحت، فاصله، مبدأ، مقصد، مسافت
۷	اکنون، حالا، امروز، فردا، پس فردا، پس اون یکی فردا، پیروز، پس پیروز، پارسال، پارسال
۸	اضطراب، نگرانی، دغدغه، انتظار، فوری، فوراً
۹	پیش، پس، بعد، سپس، پس از این، پس از آن، من بعد، بعد از این، بعد از آن، از این به بعد
۱۰	تغییر، دگرگونی، تحول، تطور، انقلاب، تکامل، تطور
۱۱	اندیشه، تأمل، صبر، حوصله، مجال، فرصت، مکث، تانی، تأمل
۱۲	شب، شام، سحر، فجر، طلوع، صبح، ظهر، نهار، عصر، غروب
۱۳	کی؟ چه وقت؟ چه هنگام؟ چه زمانی؟ کدام روز؟ کدام ماه؟ کدام سال؟ کدام قرن؟

نکته مهم آن است که تقریر زمان در ساحت ادراک و فهم و رفتار انسانی، به گونه‌ای ویژه حیات این جهانی است؛ به طوری که می‌توان ادعا کرد که هیچ‌کدام از این واژگان بشرپرداخته، هنگامی که برای انسان به کار می‌روند، قابل انتساب به محضر خداوند نیستند! زیرا ذات اقدس حق تعالی، میرا از آن است که در دو کرانه ازل تا ابد ادراک گردد؛ زیرا او همواره، هم ازلی است و هم ابدی! او کمال مطلق است، پس میرا از آن است که حرکت کند و تغییر پذیرد. او بی‌نیاز از حضور در زمان و مکان است.

زمان آفرینش

او خلقت موجودات را آغاز کرد و به آغاز معنی بخشید؛ در حالی که خود از عهد ازل، هم «اول» و «مبدأ» و هم «آخر» و «مقصد» بود. هیچ مفهومی در محضر او، با تأمل و درنگ ادراک نمی‌شود.

حتی مفاهیم عزم و امر به آفرینش، در پیشگاه او، نیاز به گذر زمان ندارند. او «بدیع» است و «قاهر» است بر همه چیز؛ پس آنچه می‌گوید یا قصد می‌کند، حادث می‌شود!

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (قرآن کریم، بقره، ۱۱۷)
 ابداع کننده (پدید آورنده) آسمان‌ها و زمین است و چون اراده چیزی کند، فقط می‌گوید باش، پس بی‌درنگ هست می‌شود (المیزان، ج ۱، ۳۹۳).

با این حال، به نظر می‌رسد که آفرینش زمان و مکان، بر آفرینش سایر مخلوقات تقدم رتبه‌ای داشته است. در این امتداد، این سؤال تأمل‌برانگیز مد نظر قرار می‌گیرد: آیا خداوند زمان را زودتر آفریده است یا مکان را؟ در حالی که به نظر می‌رسد که آفرینش زمان بدون خلقت مکان، ناممکن است و خلقت مکان نیز بدون زمان قابل درک نیست!

یعنی نمی‌توان زمان را بدون مکان تصور کرد! مفهوم سرعت نور و سپس بر اساس آن، مفهوم سال نوری را در نظر آورید: مسافتی که نور در طی یک سال طی می‌کند! همچنین مفهوم طرفه‌العین یا یک چشم برهم زدن را در نظر آورید!

اولی از زمان کمک می‌گیرد (سال) تا وسعت در بعد مکان درک شود (مسافتی که پیموده می‌شود) و دومی از حرکت در مکان (حرکت چشم) کمک می‌گیرد تا سرعت زمان (یک آن) درک گردد!

بنابراین، ملاحظه می‌شود که مفاهیم مکان و زمان به هم وابسته‌اند. از سویی، اشاره به مفهوم بدیع، دال بر آن است که او بدون الگو می‌آفریند (المیزان، ج ۱، ۴-۳۹۳). او حکیم است (هود، ۱) و علیم (النحل، ۶)؛ پس نیازی به طرح و اندیشه ندارد و به گذر زمان نیازمند نیست؛ زیرا اساساً زمان مخلوق اوست؛ پس بر او نمی‌گذرد و مفاهیمی چون طراح و اندیشیدن و تأمل، درباره او صدق نمی‌کنند.

او خود آفریننده زمان و مکان است؛ بنابراین پیش از خلقت زمان و مکان بوده است و هرگز در زمان و مکان نمی‌گنجد و در ابعاد آنها جای نمی‌گیرد؛ پس بزرگی او دال بر اندازه نیست و اساساً مقیاسی برای سنجش بزرگی او وجود ندارد؛ زیرا این مقیاس‌های ما، همه ساخته و مخلوق اویند.

پس نمی‌توان به سوی او اشاره کرد و نمی‌توان ساحت او را ادراک کرد. قرب به او، فقط با تأمل بر حضور او در قلب و سیطره او بر روح ممکن است. از این روست که عارف، ناگزیر می‌شود که فهم و دانش و حکمت را به عشق تفسیر کند و اسیر محبت عظیم و غیرقابل ادراک او گردد و بی‌نهایت را نه در فضا و مکان و زمان، بلکه در قلب و ذهن خود ادراک نماید.

ادراک بی‌نهایت

برای فهم بی‌نهایت، باید مفهوم حد و مرز را در نظر آورد. حد از پایان و انتها و مانع در برابر سیر و حرکت حکایت دارد. برای مثال، حد و مرز ایران، جایی است که حاکمیت ایران بر سرزمین به پایان می‌رسد؛ همچنین می‌توان گفت که مرز کره زمین، به‌طور قراردادی، مدار حرکت آن در منظومه شمسی است.

در حالی که جسم آدمی به سهولت در حدود و مرزها زندانی می‌شود، گویا ذهن و روح او را حد و مرزی نیست و می‌تواند در بی‌نهایت سیر کند. شاید این ادراک بی‌نهایت و سیر در ورای حد و مرز زمان و مکان، حاصل دمیده شدن روح خداوند باشد (ر.ک. قرآن کریم، سوره الحجر، ۲۹؛ سوره ص، ۷۲)؛ زیرا روح را نیز حد و مرزی نیست و ما درباره آن دانش اندکی داریم (ر.ک. قرآن کریم، الاسراء، ۸۵).

پس آنگاه که آدمی شرافت یافت تا میزبان تجلی روح خداوند باشد، به‌گونه‌ای مرزهای مادی را درنوردید؛ او میزبان تجلی امر خداوند شد؛ خداوندی که یک بار تجلی او برای کسب شرافت غایی و جاودانه کافی است و هستی را به زیبایی پایدار، می‌آراید:

تو گر خواهی که جاویدان، جهان یکسر بیارایی

صبا را گو که بردارد، زمانی برقع از رویت

(حافظ)

بنابراین، یک بار تجلی آن وجود فارغ از زمان و مکان کافی است که از ازل تا ابد را به خصال دوام، جمال، سکون، نظم، عدل و نظایر آن اعتبار بخشد و امکان فهم بی‌نهایت را از کرانه ازل تا ساحل ابد فراهم آورد. پس ادراک بی‌نهایت، نه معطوف به دوام در زمان است و نه معطوف به بی‌کرانگی در مکان، بلکه معطوف به علو درجات و تعالی صفات در هر گونه تصور و ادراک حسنا و زیباست.

داستان آفرینش

آفرینش از ازل آغاز شد؛ زیرا اسم او «خالق» است و اسماء او اکتسابی نیستند! او «اول» و کمال مطلق است. پس کاربرد افعال گذشته و آینده در رسای او شایسته نیست. او کار گذشته و امروز و آینده را با هم تدبیر می‌کند و حرکت را هر لحظه افاضه می‌نماید؛ یعنی گذشته ما، آینده ما و حال ما، همواره در محضر او حاضرند!

پس آفرینش آغاز شده و در حال انجام است و استمرار خواهد یافت و ما در این سفر آفرینش، همچون مسافری هستیم که بر یک تکه سنگ کوچک (سیاره زمین) که به امر او در حال حرکت است، در حال فاصله گرفتن از مبدأ آفرینش به سوی مقصد آنیم.

در یک داستان مفروض، چنین روایت شده است که گویا انفجاری مهیب از هیچ، هست شد و ذرات سنگ خلق شده در اثر خویش را به اطراف پراکند! انفجاری بی‌نهایت زیبا و منظم که کهکشان‌های ما، مجموعه ترکش‌های آنند؛ مملو از ذراتی که برخی گرم و فروزان و برخی سرد و خاموشند و نور آنها به تدریج به زمین می‌رسد؛ به‌طوری که اکنون، ما تصاویری واقعی از لحظات گذشته وقوع آن انفجار را به تدریج دریافت می‌کنیم؛ تصاویری که گویا بایگانی حادثه‌ای مهیب‌اند.

ما بر این قطعه سنگ کوچک که قشر آن سرد شده و جو پذیرفته و سامانمند شده و با سایر ترکش‌های حول خورشید، سامانه‌ای بزرگتر را تشکیل داده که در سامانه کهکشانی بزرگتر، بخشی بسیار ناچیز از سامانه هستی محسوب می‌شود، در حال سفریم! این سفر چندین سال نوری به طول انجامیده و هر یک از ما، حداکثر و احتمالاً، حدود یک صد سال، با این قطعه سنگ در حال جدا شدن از مبدأ تحولات هستی در کائنات، همراه خواهیم بود!

پس حال ما در زمان، حال کسی است که با اعضا و جوارحی بسیار کوچک بر قطعه سنگی کوچک که بزرگش می‌پندارد، در فضای لایتناهی در حال حرکت است و از نگاه خود، هستی را تفسیر می‌کند و تفسیر خود را واقعیت می‌پندارد! در حالی که «خالق» ما که «مقلب و محول و مدبر» است و خود انقلاب و تحول و تدبیر تغییر نمی‌پذیرد، چنان است که منزله است از هر آنچه که ما به او نسبت می‌دهیم؛ مگر آن توصیف‌هایی که افرادی از ما که او آنان را برای خود خالص کرده است، اظهار می‌نمایند:

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ، إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (قرآن کریم، الصافات، ۱۵۹ و ۱۶۰).

خدا در ساحت ذهن مخلصین

در خطبه اول نهج‌البلاغه، چنین روایت شده است:

حمد باد خداوندی را که سخنوران در ثنایش فرومانند و شمارندگان از شمارش نعمت‌هایش عاجز آیند و کوشندگان، هرچه کوشند، حق نعمتش را آن سان که شایسته اوست، ادا کردن نتوانند. خداوندی که اندیشه‌های دور پرواز، او را درک نکنند و زیرکان تیزهوش، به عمق جلال و جبروت او نرسند؛ خداوندی که فراخنای صفاتش را نه حدی است و نه نهایتی و وصف جلال و جمال او را سخنی درخور نتوان یافت که در زمان نگنجد و مدت نپذیرد. آفریدگان را به قدرت خویش بیافرید و بادهای باران‌زای را بپراکند تا بشارت باران رحمت او دهند و به صخره‌های کوهساران، زمینش را از لرزش بازداشت.

اساس دین، شناخت خداوند است و کمال شناخت او، تصدیق به وجود اوست و کمال تصدیق به وجود او، یکتا و یگانه دانستن اوست و کمال اعتقاد به یکتایی و یگانگی او، پرستش خالص است (به دور از هر شائبه‌ای)؛ و پرستش خالص او، هنگامی به کمال حاصل شود که همه صفات از ذات او نفی شوند؛ زیرا هر صفتی، گواه بر این است که غیر از موصوف است و هر موصوفی، شاهدهی بر آن است که غیر از صفت خود است.

هر کس خداوند سبحان را به صفتی زاید بر ذات وصف کند، او را به چیزی مقرون ساخته و هر که او را به چیزی مقرون سازد، دو چیزش پنداشته و هر که دو چیزش پندارد، چنان است که به اجزایش تقسیم کرده و هر که به اجزایش تقسیم کند، او را ندانسته و نشناخته است؛ و آنکه به سوی او اشاره کند، محدودش پنداشته و هر که محدودش پندارد، او را برشمرده است و هر که

گوید خدا در چیست، خدا را درون چیزی قرار داده (پنداشته) و هر که گوید خدا بر روی چیزی جای دارد، دیگر جای‌ها را از وجود او تهی دانسته است.

خداوند همواره بوده است و از نقص حدوث منزّه است؛ موجود است، نه آن سان که از عدم به وجود آمده باشد؛ با هر چیزی هست، ولی نه به گونه‌ای که همنشین و نزدیک او باشد؛ غیر از هر چیزی است، ولی نه بدان سان که از او دور باشد. انجام دهنده کارهاست، ولی نه با حرکات و ابزارها. به آفریدگان خود بینا بود، حتی آن هنگامی که هنوز جامه هستی بر تن نداشتند. تنها و یکتاست؛ زیرا هرگز او را همدمی نبوده که فقدان آن، موجب تشویش او شود. آفرینش هر چیزی را در زمان معین آن به انجام رسانید و میان طبایع گوناگون سازش پدید آورد و هر چیزی را غریزه و سرشتی خاص عطا کرد و هر غریزه و سرشتی را ویژه کسی قرار داد. پیش از آنکه بر آن جامه آفرینش بپوشاند، به آن آگاه بود و بر آغاز و انجامش احاطه داشت و نفس هر سرشت و پیچ و خم هر کاری را می‌دانست.

آنگاه خداوند سبحان، فضاها را شکافته را پدید آورد و به هر سوی راهی گشود و هوای فرازین را بیافرید و در آن آبی متلاطم و مترکم با موج‌های دمان جاری ساخت و آن را بر پشت بادی سخت وزنده توفان‌زا نهاد و فرمان داد که بار خویشت بر پشت استوار دارد و آن را از فروریختن نگهدارد و در همان جای که مقرر داشته پماند. هوا در زیر آن باد گشوده شد و آب بر فراز آن جریان یافت (و برای آنکه آن آب به موج آید)، باد دیگری آفرید و این باد سترون بود و تنها کارش، به حرکت درآوردن آب بود. آن باد همواره در وزش بود؛ وزشی تند از جایگاهی دور و ناشناخته و فرمانش داد که بر آن آب موج، وزیدن گیرد و امواج آن دریا برانگیزد و آن سان که مشک را می‌جنبانند، آب را به جنبش واداشت. باد به گونه‌ای بر آن وزید که در جایی تهی از مانع بوزد... در زیر آسمان‌ها موجی پدید آورد تا آنها را از فروریختن بازدارد و بر فراز از آنها سقفی بلند برآورد، بی‌هیچ ستونی که بر پایشان نگه دارد یا هیچ میخی که اجزایشان را به هم پیوسته گرداند. پس به ستارگان بیاراست و اختران فروزان پدید آورد و چراغ‌های تابناک خورشید و ماه را برافروخت؛ هر یک در فلکی دوّار و سپهری گردان، چونان لوحی متحرک (ر.ک. ترجمه آیتی، ۱۳۷۷، ۳۳-۲۹).

ملاحظه می‌شود که در محضر خداوند، نه می‌توان مکان را مد نظر داشت و نه زمان را و می‌توان چنین فهمید که آفریننده زمان و مکان، فارغ از هر دو، بر آنها مسلط است. چنان که برای آفرینش هیچ موجودی، به ابزار و وسیله و حجت نیاز ندارد و خود به بهترین وجه، آنچه را صلاح بداند می‌آفریند.

زمان و ذهن پویای آدمیان

همان‌طور که پیش از این یادآوری شد، زمان در زبان آدمیان، به صورت‌های گوناگون و با واژگان متفاوت جلوه می‌کند. آدمیان به مرور زمان، گذر زمان را ادراک کرده، برای هر حالتی

در ارتباط با زمان (اگر آن حالت برایشان اهمیت داشته)، واژه‌ای ابداع کرده‌اند. برای مثال واژگان «سحر، صبح، ظهر، عصر، غروب و شام» را ابداع کرده‌اند و روزها را نشانه‌گذاری کرده‌اند تا گذر ایام را به حساب آورند.

جالب آنکه دریافته‌اند که هرگز نمی‌توان در زمان متوقف شد؛ پس امکان بازگشت به گذشته منتفی است؛ ولی به شکل عجیبی می‌توان تصویر گذشته بسیار دور را از سفر انوار ستارگان و سیارگان دریافت. همچنان که همواره می‌توان در مکان (به طور نسبی) متوقف شد یا به اطراف رفت و برگشت نمود؛ ولی هرگز نمی‌توان «مکان را بدون زمان» و «زمان را بدون مکان» ادراک کرد.

بنابراین، آدمی در گذر زمان، راهی و مسافر است؛ مسافری موقت در محیطی کوچک که در قلمرو کهکشان، بسیار حقیر و ناچیز می‌نماید؛ هر چند که در آفرینش جزء جزء ابعاد وجود وی، حکمت‌ها و دقایق وصف‌ناپذیری رعایت شده باشند؛ گویا حکمت حکیم مطلق، بدان تعلق یافته است که هیچ مخلوقی، تکراری آفریده نشود؛ تا حدی که حتی دانه‌های برف زود میرا را نیز متنوع آفریده است و جهان خلقت را از تکرار در آفرینش حتی دو دانه برف (از میان میلیاردها، میلیارد، میلیارد دانه‌ای که هر بار به زمین می‌افتند و به سرعت ذوب می‌شوند) برحذر داشته است! حکیمی که چنین حتی از تکرار در آفرینش دانه‌ای ریز در دستان انسانی حقیر در سیاره‌ای کوچک در سامانه‌ای محدود در کهکشانی سامان یافته در کائنات بی‌انتهای ابعاد زمان و مکان، برحذر داشته است، چه مقصدی را برای آفرینش کائنات به تصویر کشیده است؟ گویا این داستان حقارت آدمی است و عبرت‌های گذشته و تمایلات حال و آرمان‌های آینده او و عظمت خالق که خود در ورای همه مخلوقاتش، بزرگی و عزت را در ذات خود به وجهی ازلی و ابدی، متجلی می‌دارد.

پس جهان آفرینش، فی‌الجمله در حرکت است و ذهن آدمی مقهور عظمت این خلقت، از منزلت والای ادراک این بی‌نهایت برخوردار گشته است.

زمان در خاطره جهان آفرینش

جهان هستی، زمان را قاعده‌مند می‌یابد و در قواعد آن حرکت می‌کند؛ همین حرکت و ادراک ناآگاهانه و آگاهانه آن است که ادراک زمان را برای آفریدگان ممکن ساخته است؛ آفریدگانی که بر دو گونه‌اند؛ موجودات محدود به زمان و مکان و موجودات فارغ از زمان و مکان.

آفریدگانی که محدود به زمان و مکانند، هرگز نمی‌توانند از سیطره ابعاد چهارگانه طول و عرض و ارتفاع و حرکت خلاص شوند؛ در حالی که آفریدگان فارغ از زمان و مکان، از شأن کمال‌یافتگی خاصی برای تجلی امر خداوند برخوردارند. پس همواره در وضع کمال خود، یعنی همان‌گونه که آفریده شده‌اند، باقی می‌مانند. بدین ترتیب، جهان آفرینش مادی، در حصار زمان و مکان در حرکت است و مستمراً حال را واسپرده، وارد آینده می‌شود و این سیر را

توقف‌ناپذیر ادامه می‌دهد. پس سیر تکامل تکوینی و تشریعی، مربوط به موجوداتی است که محدود به زمان و مکان آفریده شده‌اند و دائماً در معرض تحول و حرکت‌اند؛ زیرا حرکت موجوداتی که در وضع کمال نیافته خلق شده‌اند، به معنی نیاز و دال بر نقص است و فرض چنین است که با حرکت و تلاش، به کمال خود برسند؛ اما موجوداتی که در شأن کمال یافته خود خلق شده‌اند، هرگز نیازی به حرکت و تغییر و تحول ندارند و کمال خود را در وضع آفرینش خود، ادراک می‌کنند. پس حرکت جوهری و تکامل مستمر، مربوط به این دنیا و جهان آفرینش فیزیکی است و مخلوقات مجردی که کمال یافته‌اند، هرگز نیازمند تغییر و حرکت و تحول نیستند.

زمان در محضر آفریدگار

خالق بی‌مثال و مظهر کمال مطلق، هرگز تغییر نمی‌پذیرد و امر دیروز و امروز و فردای او، بر اشراف دقیق و جامع او بر همه مخلوقات نهاده شده است؛ یعنی در محضر او، فردا مانند امروز و دیروز است و علم او به فردا، مانند علم او به امروز و دیروز، قطعی و کامل و جامع است! در حالی که علم ما درباره دیروز قطعی، درباره امروز نسبتاً احتمالی و درباره آینده، بسیار احتمالی و پرابهام است.

با این حال، حکایت علم خداوند به آینده، به معنی سیطره حکم جبری او بر هستی نیست. البته بدون شک، اگر او بخواهد، جهان را مجبور می‌سازد و اگر بخواهد، جهان مختار خواهد بود و همچنین اگر بخواهد، امر را به جهانیان تفویض می‌کند. ولی او اختیار را در میان جبر و تفویض، امری متفاوت قرار داده و به آن حکم فرموده؛ آنچنان که من مجبورم که در زمان و مکانی معین به دنیا بیایم، ولی مجبور نیستم که تا زمان مرگ، در همان مکان تولد باقی بمانم. به هر حال، او قاهر است و امور، جمله مقهور اویند و آنچنان که حکم فرموده، امر او دایر بر اختیار نفی و جبر و تفویض است.

قرآن کریم تفویض را به صراحت و قاطعیت نفی فرموده است:

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران، ۲۶).

یعنی: بگو بار خدایا، فرمانروایی تو راست و آن را به هر که بخواهی می‌دهی و از هر که خواستی می‌ستانی و هر که را بخواهی عزت می‌دهی و هر که را بخواهی خوار می‌داری. همه نیکی‌ها به دست توست که بر هر چیز توانایی (ترجمه پورجوادی، ۵۲).

وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (البقره، ۲۵۳)

یعنی: اما خدا هر آنچه را اراده کند، انجام می‌دهد (رک. ترجمه پورجوادی، ۴۱).

وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (ابراهیم، ۲۷)

یعنی: و ستمگران را گمراه می‌سازد و خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد (ترجمه پورجوادی، ۲۵۸)

همچنین آنجا که بر نفی جبر حکم فرموده است، صراحت و قاطعیت کلام او مثال‌زدنی است: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ (البقره، ۲۵۶)

یعنی: اکراهی در دین نیست که آشکارکننده راه از بیراهه است (ترجمه پورجوادی، ۴۱). فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (الزلزله، ۷ و ۸) یعنی: هر که به اندازه ذره‌ای کار نیک کرده باشد، پاداش آن را خواهد دید و هر کس به اندازه ذره‌ای کار بد کرده باشد، کیفر آن را خواهد دید (ر.ک. ترجمه پورجوادی، ۵۹۹). لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ (البقره، ۲۸۶)

یعنی: خدا هیچ کس را جز به اندازه توانش فرمان ندهد. هرآنچه نیکی انجام دهد، برای خود انجام داده است و نیز آنچه بدی انجام داد، به زیان خود کرده است (ترجمه پورجوادی، ۴۸). ضمن اینکه قرآن کریم، بشر را در حال دعا به تصویر کشیده است، دلالت صریحی بر اختیار و توان و اجازه «طلب خیر» و نفی «جبر و تفویض» دارد:

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (البقره، ۱۲۸)

یعنی: پروردگارا، ما را تسلیم خویش قرار بده و فرزندان ما را فرمانبردار خویش گردان و آداب عبادتمان را به ما بیاموز و توبه ما را بپذیر؛ زیرا تو توبه‌پذیر مهربانی (ترجمه پورجوادی، ۱۹).

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (البقره، ۲۰۱)

یعنی: پروردگارا به ما در دنیا نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی مرحمت کن و ما را از عذاب آتش برکنار بدار (ترجمه پورجوادی، ۳۰).

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (البقره، ۲۸۶)

یعنی: خدا هیچ کس را جز به اندازه توانش فرمان ندهد. هرآنچه نیکی انجام دهد، برای خود انجام داده است و نیز آنچه بدی انجام دهد، به زیان خود کرده است. پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم ما را مؤاخذه مکن؛ پروردگارا، تکلیف سنگینی برعهده ما قرار مده، آنچنان که بر پیشینیان قرار دادی. پروردگارا، آنچه را که طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار و آثار گناه را از ما بشوی و ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده؛ تو ولی نعمت مایی، پس ما را بر گروه کافران پیروز بگردان (ر.ک. ترجمه پورجوادی، ۴۸).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، حکایت چنین است که در لحظه دعا، بشر در «زمان حال» قرار دارد و برای جبران «گذشته» و کامیابی در «حال» و استمرار آن تا «آینده» دعا می‌کند؛ در

حالی که خداوند همواره بر هر سه زمان مذکور، اشراف دارد و آنچه را بپذیرد و اجابت کند، تغییر می‌دهد.

قرآن کریم در آیه ۱۸۶ سوره بقره چنین فرموده است:

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ

یعنی: آن گاه که بندگانم درباره من از تو پرسند، پس من نزدیکم و هر که را بخواند، دعایش را اجابت می‌کنم. آنها باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راهشان را بیابند (ر.ک. ترجمه پورجوادی، ۲۸).

بنابراین، زمان در محضر خداوند، به همان گونه‌ای مقهور است که سایر مخلوقات مقهور اویند. امر او بر هر سه زمان گذشته و حال و آینده، به یک گونه نافذ است و دعا، رمز موفقیت آدمی در این سه زمان است. مزرعه جهان، از گذشته تا آینده بر آدمیان گسترده شده و آدمی می‌تواند با تلاش خویش، حال را دریابد و با دعای خویش، گذشته و آینده را اصلاح کند و البته در همه حال، باید بداند که این سه زمان، در امتداد یکدیگرند.

نتیجه‌گیری

زمان در محضر خداوند، مخلوقی مهار شده است؛ در پیشگاه او لوح محفوظ است (ر.ک. قرآن کریم، البروج، ۲۲) و حافظه هستی؛ پس چیزی از قلم نمی‌افتد و چیزی فراموش نمی‌شود. زمان مقهور اوست و هر آنچه اراده کند، در اصلاح گذشته و حال و آینده، بی‌درنگ محقق می‌شود؛ یعنی برای او یکسان است که با دعای ما، امروزمان را به راه آورد یا گذشته ما را اصلاح کند یا آینده ما را پرثمر سازد؛ در حالی که برای ما محال است که در گذشته دخل و تصرف نماییم و دشوار است که به آینده دور پردازیم و سخت است که امروز را بهره‌ور سازیم، مگر از طریق دعا.

در جهان واقع، حال و احوال ما، ثمره آن چیزی است که در گذشته اتفاق افتاده و امروز ما، هدایتگر فردایمان است. پس هنگامی که به محضر خداوند دعا می‌کنیم، باید بدانیم که او مسلط بر زمان است و گذشته را چون حال و آینده، مقهور خود دارد. پس اگر امر او بر تغییر چیزی تعلق گیرد، بی‌درنگ تحقق می‌یابد.

زمان بر او نمی‌گذرد و او ناظر بر گذران زمان است و امر او بر همه لحظات زمان نافذ است و موجد و محرک گذر آن است. پس حرکتی در عالم انجام نمی‌پذیرد، مگر در محضر او و به رخصت او که در کمین ستمکاران و یاور نیکوکاران است؛ با این همه، او بشر را مختار ساخته که به دور از جبر و تفویض، بر او توکل کند و با طلب از او، اراده‌اش را در پرتو دعا در هستی نافذ سازد.

فهم ماهیت زمان در محضر پروردگار دشوار است؛ مگر برای مخلصین؛ همانان که خداوند را از هر نام و صفت ناشایست میرا دانسته، او را آنچنان که هست می‌شناسند و می‌خوانند؛ کسانی که هستی را در محضر او، آرام و مطمئن ادراک می‌کنند و به رضای او تن داده، به شأن مرضیه و توکل دست می‌یابند.

بدین ترتیب، والاترین شأنی که آدمی در گستره زمان بدان دست می‌یابد، شأن بندگی، عبودیت و رضاست که با شهادت در مقطعی از زمان حاصل می‌آید و بر گستره زمان نافذ می‌گردد. در این حال، آن که به شأن رضا و مرضیه دست می‌یابد، بی‌نهایت را چنان ادراک می‌کند که می‌تواند از طریق دعا، هر سه زمان را در محضر خداوند قادر متعال، اصلاح و باور نماید.

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم. تهران: انتشارات اسوه.
۲. المیزان، ترجمه تفسیر المیزان. علامه سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، دوره بیست جلدی، دفتر انتشارات اسلامی - وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. چاپ هجدهم. تابستان ۱۳۸۳.
۳. دیوان حافظ. خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی. قم. انتشارات امید. ۱۳۷۳.
۴. نهج‌البلاغه / امام علی^(ع)، گردآوری سید شریف‌الرضی، ترجمه عبدالحمد آیتی، ۱۳۷۹. تهران: بنیاد نهج‌البلاغه و دفتر نشر فرهنگ اسلامی.